

پارسی و رباعی*

سیدعلی میرافضلی

این گفتن بسیار تو هست از پندار
بگذر ز وجود، تا شوی برخوردار
با پارسی و رباعی آنجا نرسی
تو کار بکن کار، رها کن گفتار
اوحدالدین کرمانی^(۱)

۱

دربارهٔ پیدایش رباعی و تعیین نخستین گوینده ای که بدین وزن و قالب شعر گفته است، آرای گوناگونی بیان شده و از جمله، دو روایت سستی در این زمینه در دست است: نخست روایت شمس قیس رازی که پیدایش رباعی را به زمان سامانیان می‌رساند و رودکی (متوفی ۳۳۹هـ) را موجد آن می‌شناساند که: «روزی از ایام اعیاد، بر سبیل تماشا در بعضی از متنزهات غزنین بر می‌گشت. طایفه ای اهل طبع را دید گرد ملعبهٔ جمعی کودکان ایستاده و دیده به

*. شعر، شمارهٔ ۲۱، پاییز ۱۳۷۶، صص ۸ تا ۱۹.

نظاره گوز بازی [=گردو بازی] کودکی نهاده، قدم در نهاد و سر به میان ایشان برآورد. کودکی دید ده پانزده ساله ... در گوز بازی اسجاع متوازن و متوازی می گفت. گردکانی چند از کف به گوی می انداخت، تا یکباری در انداختن گردکانی از گو، گوز بیرون افتاد و به قهقرا هم به جایگاه باز غلطید ... کودک از سر ذکای طبع و صفای قریحت گفت:

غلتان غلتان همی رود تا بن گو

شاعر را این کلمات وزنی مقبول و نظمی مطبوع آمد. به قوانین عروض مراجعت کرد و آن را از مفرعات [=شاخه‌های] بحر هزج بیرون آورد و به واسطه آن کودک برین شعر شعور یافت.»^(۲)

شبهه چنین روایتی که البته در اجزاء و اشخاص داستان تفاوتی با روایت شمس قیس دارد، حکایتی است از دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرا که زمان پیدایش رباعی به روزگار یعقوب لیث صفار (متوفی ۲۶۵هـ) می پیوندد.^(۳)

اگر چه این دو روایت هیچ کدام خالی از قصه پردازیهای رایج در ادبیات قدیم نیست، اما مانند بسیاری از افسانه‌ها، در پس آنها واقعیتی نهفته است و آن واقعیت، ازین قرار است که «وزن رباعی در سخنان توده مردم وجود داشته است [و] ادبا کلام فارسی را اندک اندک با جرح و تعدیلاتی با اوزان شعری عربی منطبق کرده‌اند.»^(۴) باید افزود که رباعی همچون دو بیتی از اشعاری بوده که از گذشته‌های بسیار دور بر زبان توده مردم ایران جاری بوده، اما به دلیل آنکه کوششی در راه ثبت و ضبط آنها صورت نگرفته، از آن اشعار نمونه‌های اندکی باقی مانده است.

نگرشی به پیوند میان رباعی و فهلوی

با رواج اوزان عروضی عرب در شعر فارسی و توجه شاعران و ادیبان پارسی زبان بدانها، وزن و شکل پاره ای از این اشعار مردمی که با عروض عرب سازگاری بیشتری داشته، به تدریج وارد دایره اوزان جدید شده و مورد استفاده شعرا قرار گرفته است. و البته درین نقل مکان، پاره ای از هنجارها و ویژگیهای اولیه و تبدلهایی در آن راه یافته است. ظاهراً رباعی بیش از دوبیتی نزد شعرا مقبول افتاده است. همانطور، که از تعبیر شمس قیس رازی بر می آید، وزن رباعی را ادبیات زمانه از کلام مردم کوچه بازار «استخراج» کرده اند و با قوانین عروض مطابقت داده اند.^(۵) در واقع، سخن از اینکه مخترع و اولین گوینده رباعی چه کسی است، بیهوده است، چرا که گوینده اصلی این نوع شعر، مردم بوده اند که در نقاط مختلف این سرزمین، هر کدام به گویش خویش بدان درد دلی می کرده اند و حسب حالی می گفته اند.

۲

شواهدی موجود است که نشان می دهد در زمان جنید بغدادی (متوفی ۲۹۷هـ) در خانقاههای بغداد، صوفیان به رباعیات عامیانه سماع می کرده اند و به احتمال بسیار، این رباعیات به زبان فارسی دری بوده است. دکتر شفیع کدکنی در کتاب موسیقی شعر ضمن نقل و نقد این شواهد، بنا به دلایل و قراینی، نتیجه گرفته است:

«۱. رباعی، نوعی شعر ایرانی خالص بوده که سالها قبل از تولد رودکی در مجامع صوفیه با آن سماع می کرده اند.

۲. رباعی در اصطلاح صوفیه بیشتر به شعرهای فولکلوری یا شعرهایی که گویندگانش ناشناخته بوده‌اند، اطلاق می‌شده است و غالباً سروده مردم عاشق پیشه کوچه و بازار بوده است.^(۶)

۳. رباعیهایی که در حلقات صوفیه قرن سوم می‌خوانده‌اند، به زبان عربی نبوده و به احتمال قوی به زبان دری یا از نمونه‌های فهلویات بوده است. مؤید این گفته، تعدادی از این نوع شعرهاست که در کتابهای صوفیه ضمن حکایات عرفا و صوفیان بزرگ نقل شده؛ بخصوص از شرح احوال ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰هـ) که انس و الفت عجیبی با شعر داشته، بر می‌آید که وی اشعار عاشقانه عامیانه را در مجالس وعظ می‌خوانده و مطابق مشرب عرفانی خویش تفسیر و تأویل می‌کرده است. از جمله آورده‌اند:

«در نیشابور زنی بوده است زاهده که اهل نیشابور به زهد وی تقرّب نمودندی و از خاندانی بس محتشم. و او را ابشی نیلی گفتندی. وی را دایه ای بود که پیش وی خدمت کردی. در آن وقت که شیخ را به نیشابور قبول کرده و مجلس می‌گفت: دایه ابشی یک روز به مجلس آمد. شیخ را در اثنای سخن می‌رفت.

بیت

من دانگی سیم داشتم حبه کم دو کوزه می خریدم ام پاره کم
بر بربط من نه زیر مانده‌ست ونه بم تا کی گویی قلندری و غم و غم

چون دایه از مجلس باز آمد، ابشی پرسید که شیخ چه گفت در مجلس؟ این دو بیت یاد گرفته بود بگفت. ابشی بانگ بر وی زد و وی را زجر کرد و

گفت: برخیز و دهان بشوی! کسی از این سخن گوید، او را زاهد توان گفت؟»^(۷)
 آنچه ابشی را بر آشفته بود، ظاهراً ذکر این نوع شعرهای کوچه و بازاری
 در مجلس شیخ بوده و وی شأن این مجالس را اجل ازین شعرها می دانسته است.
 رباعی که ابوسعید در مجلس خوانده، یکی از همان ترانه‌های عامیانه قدیم است
 که مشابه آن را در حکایت دیگری از ابوسعید می یابیم:
 «روزی شیخ ابوسعید در بازار نیشابور می رفت. نزدیک نخّاس
 خانه [=سرای برده فروشان] رسید و آواز چنگ بشنید. بنگریست کنیزکم ترک
 مطربه چنگ می زد و این بیت می گفت:

بیت

امروز درین شهر چون من یاری نی	آورده به بازار و خریداری نی
آن کس که خریدار بدو رایم نی	و آن کس که بدورای، خریدارم نی» ^(۸)

همان گونه که پیداست، این ترانه نیز خارج از قواعد پابندیهای ادبیات
 رسمی است و نوع قوافی آن نیز شبیه قافیه‌هایی است که در اشعار عامیانه زیاد
 دیده می شود.

دو قرن بعد، شیخی دیگر از ولایت خراسان، چنین حالاتی را تکرار
 می کند. در احوال سیف الدین باخرزی (متوفی ۶۵۹هـ) آورده اند:
 «جمعی لولیان غریب رسیده بودند و صوتی غریب آورده و گرد شهر
 می گشتند و این بیتک می گفتند که شعر
 جانانه من سبوس و بندانه من کاری نکنی برون شو از خانه من

و این بیت در شهر شهرت یافته بود. شیخ عالم بر سر منبر فرمود: هیچ می‌دانید که این لولیان بر درهای دوکان شما چه می‌گویند و معنی سخن ایشان چیست؟ هان تا لهُو نشنوی که فرستاده حَقَّند...»^(۹)

آنچه درین حکایت و حکایت پیشین در خور توجه است، با آهنگ خوانده شدن این ترانه‌هاست. در واقع، همان کاری که در مجالس سماع صوفیه نیز انجام می‌شد؛ با این تفاوت که در خانقاه‌ها، به جای مطربان و لولیان و کنیزکان، این قوالان بوده‌اند که چنین اشعاری را با لحن و آهنگ مخصوص می‌خوانده‌اند. در احوال ابوسعید ابوالخیر می‌خوانیم:

«شیخ فرموده بود تا سماع می‌کردند و شیخ را حالتی بود و جمع را وقت خوش گشته. و قوال این بیت می‌گفت:

از بهر بتی گبر شوی عار نبو تا گبر نشی ترا بتی یار نبو»^(۱۰)

البته اهل مجلس نیز گاه به مناسبت شور و حال خویش از قوالان رباعیاتی می‌طلبیده‌اند و این سنتی رایج در مجالس سماع بوده است. چنانکه شیخ علاءالدوله سمدانی (متوفی ۷۳۶هـ) در یکی از نامه‌های خود می‌نویسد:

«ای عزیز در بدایت و وسط مقام توحید، خاصه در خلال سماع، امثال این رباعیها بر قوال داده باشم و در آن ذوق مدتها بمانده. یکی این است:

این من نه منم، اگر منی هست تویی ور در بر من پیرهنی هست تویی
در راه غمت نه تن به من ماند نه جان ورزانکه مرا جان وتنی هست تویی»^(۱۱)

در جای دیگر، وی اهل سماع را از رباعی طلبیدن از قوال بر حذر داشته

است. (۱۲)

شیخ اوحدالدین کرمانی (متوفی ۵۶۳۵هـ) نیز معتقد است کسی باید از قوأل
بیت بطلبد که معنی آن را دریافته باشد:

در عشق ز دیده اشک باید سفتن دل را ز غبار نفس باید رُفتن
در رقص به قوأل کسی گوید بیت کو معنی حرف بیت داند گفتن

که البته منظور از بیت درین شعر، همان رباعی است. وی همچنین رباعی
دیگری دارد که مؤید پیوند میان ترانه و مجالس سماع است:

عشقت به بهانه ای به سر شاید برد
وین دل نه به دانه ای به سر شاید برد
معذورم اگر سماع می دارم دوست
کین غم به ترانه ای به سر شاید برد^(۱۳)

۳

گفتیم که ترانه‌های عامیانه فارسی در خانقاه‌ها و محافل صوفیه و نزد
عده‌ای از مشایخ اهل ذوق، مقبولیت و روایی داشته و مورد استناد و استفاده بوده
است. بازتاب این نوع ترانه‌ها را کم و بیش در کتابهای این طایفه می‌توان دید.
این ترانه‌ها، بازمانده و یادگاری از اشعار عامیانه و فلهویات است و یا متأثر و
ملهم از آنهاست و نشان دهنده پاره ای از ویژگیهای گویشی گوینده یا راوی شعر
است. مانند همان بیت که در مجلس ابوسعید خوانده می‌شده و کامل آن را در
اوراد الاحباب باز می‌یابیم:

تا گبر نشی ترا بتی یار نبو وز بهر بتی گبر شی عار نبو
آن را که میان بسته به زَنار نبو او را به میان عاشقان کار نبو^(۱۴)

این شعر را شیخ بهایی در کشکول خویش به ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵هـ) نسبت داده، بدین لفظ: «للسیخ ابوالحسن خرقانی بلسان الپهلوی: تا گور نشی با تو بتی یار نبو ور گور شی از بهر بتی، عار نبو...»^(۱۵)

در سیره نامه شیخ ابواسحاق کازرونی (متوفی ۴۲۶هـ)، در میان اشعاری که به لهجه‌های محلی کازرونی و شیرازی و ارهستانی بر زبان شیخ رفته، این ربای نیز به چشم می‌خورد:

من دوست گل نبم که هر سل ماهی من دوست مورد بم که سل سالی
من دوست مورد بم خسروانی که همه درختی بشوتام توبمانی^(۱۶)

البته بعید نیست این روایت با آنچه گفته شیخ بوده، تفاوتی داشته و از جانب نسخه برداران و راویان، دخل و تصرفی در آن صورت گرفته باشد، چنانکه محمود بن عثمان مؤلف سیره نامه شیخ یادآور شده: «در چند نسخه‌های تازی و فارسی سیرت شیخ دیدم که نساخان به خلاف یکدیگر آن لفظها [منظور گفته‌های محلی شیخ] نبشته بودند و از آن سخن که شیخ قدس الله روحه العزیز فرموده بود، گردانیده بودند، از آن جهت که فهم آن نکرده بودند. پس در تصحیح آن لفظها سعی بلیغ رفت تا مفهوم شد.»^(۱۷) و بسا که وی نیز ناخواسته در اصل سخن شیخ تصرفاتی کرده باشد. زیرا در جای دیگر، همین نویسنده فهلوی یاد

شده را با لفظی متفاوت ثبت کرده است:

م دوست گل نه‌ای که هر سله مایی
م دوست مورد [بم] که سله سالی
م دوست مورد که خسروانی
همه درختی بشووم تو بمانی^(۱۸)

گفتنی است که شیخ ابواسحاق در خاندانی زرتشتی بزرگ شده بود و جدش زادان فرخ و پدرش خورشید هر دو بدین کیش بوده‌اند و این نکته، احتمالاً می‌تواند رابطه او را با فهلویات و سنتهای شعری پیش از اسلام روشن کند.

در روح الارواح سمعانی (متوفی ۵۳۴ هـ) بیتی وجود دارد که ظاهراً بخشی از یک رباعی است و نشانه‌هایی از گویشی محلی در آن به چشم می‌خورد:

وا گرگان شمه واکنار ریشه
اینجا چه کنم دل به هزار اندیشه^(۱۹)

و درین رباعی اوحدالدین کرمانی نیز تأثیر گویش محلی آشکار است:

خیزم در دلدار زنم بوک دبو
خود را به درش درافکنم بوک دبو
من خود دانم که او قبولم نکند
با این همه جانی بکنم بوک دبو^(۲۰)

و شبیه آن، این رباعی از علاء الدوله سمنانی:

در حلقه عشق اگر خریدار دبو
بیعی بکنیم، بو که بازار دبو
یک بار دیگر بر سر میدان رضا
گویی بزنیم بو که این بار دبو^(۲۱)

۴

در صدر مقاله، رباعی از اوحدالدین کرمانی نقل شد که نام مقاله هم بر گرفته از آن است. درین شعر، واژه رباعی با «پارسی» معادل و مترادف فرض شده است و این امر ذهن مرا به نکته ای رهنمونم شد که دکتر کامیار در کتاب بررسی منشأ وزن شعر فارسی بازگفته است. ایشان وزن رباعی را نشأت گرفته از شعر فولکلوریک می‌داند و می‌گوید:

قدمت وزن رباعی به یونان قدیم می‌رسد. زیرا در شرح و تفسیرهایی که بر کتاب هفائستیون - عروض دان یونانی متولد به سال دوم میلادی - نوشته شده است، از وزنی به نام پرسیکوس یعنی پارسی یاد شده که نام دیگرش پنیکوس آمایوره است. این وزن از رکن -UU تشکیل شده که اساس وزن رباعی است. (۲۲)

۵

در بین شاعران فارسی، نخستین گوینده‌ای که در سرودن اشعار محلی نام برآورده، خواجه کمال‌الدین بندار رازی (متوفی ۴۰۱هـ) شاعر شیعی دربار آل بویه است که در تذکره و کتابهای شعر، اشعاری از وی به لهجه مردم وی نقل شده که بیشتر آن قصیده و قطعه و تغزل است، و در میان آنها، رباعی که به گویش رازی باشد، به چشم نمی‌خورد. اما در یکی از جنگهای خطی، رباعی زیر را که با رباعی اوحدالدین کرمانی و علاء الدوله سمنانی قابل سنجش است به او نسبت داده‌اند:

در ایلخی شاه اسب کروک دبو در قافله نیز اشتر لوک دبو
آن اشتر لوک و اسب کروک منم این در به امید آن زنم بوک دبو^(۲۳)

البته به انتساب این رباعی به پندار رازی پایه محکمی ندارد. در یک جُنگ خطی دیگر که بخشهایی از آن در قرن هفتم یا هشتم هجری کتابت شده، دو رباعی ملمّع به نام امام صدرالدین خجندی ثبت شده که سه مصراع آنها به عربی و مصراع چهارمشان به فارسی است. در رباعی دوم، شاعر زبان ادبی و زبان عامیانه را به هم درآمیخته و شعری نادر آفریده است که با زمینه تحقیق ما بیگانه نیست:

حرمت وصالی و فؤادی تسبی
 حسناً و تراه من أجل الكسب
 ما رمت سوی وصلک حسبی حسبی
 مرگ ار چه نبی، درد جدایی وس بی^(۲۴)

صدرالدین خجندی از معاریف قرن ششم است (متوفی ۵۲۳ هـ) و خاندان وی از خاندانهای معروف مقیم اصفهان بوده‌اند که در سده ای ششم و هفتم ریاست مذهبی شافعیان اصفهان و قدرت اداری و سیاسی این شهر را در دست داشته‌اند. از وی رباعیاتی در لباب الالباب عوفی و نزهة المجالس و دیگر کتابها باقی است.^(۲۵)

یک قرن بعد، در میان رباعیات بی شمار به جا مانده از شاعر معروف قرن هفتم مجدالدین همگر (متوفی ۶۸۶ هـ) در لابلائی برگهای مجموعه دواوین خطی مورخ، ۶۹۲ هجری، یک رباعی نیز به گویش سپاهانی ثبت شده است. مجدالدین همگر سالهای طولانی در اصفهان اقامت داشته و این رباعی را نوه اش اسحاق بن قوام بن مجد همگر به سال ۶۹۷ هجری به همراه دیگر رباعیاتش در

تبریز کتابت کرده است. عین این رباعی بی هیچ تغییری درین مقاله نقل می‌شود و یافتن و ضبط صحیح و معنای آن را به اهل فن وا می‌نهم:

وسکت و کورت دبرنی زار ای زار
وات چون مکلب گوات نبو وات و بکار

وات نشجه هی کرو دهاک واب موسو
هم کب و ریش وی مُرو جم دکار^(۲۶)

از کهنترین فهلویاتی که به گویش طبری (مازندرانی) به جا مانده، رباعیاتی است که عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر در کتاب قابوسنامه (تألیف در ۴۷۵هـ) به نام خویش یاد کرده است:

من گویم به زفان طبری:

من دشمن بشر تو داری دمّونه نهراسم ور میر کهون ور عونہ
چنین گنه دوناک: پیش هر ردونه به گور خُتہ اون کس نخسه به خونه

و هم این بیت را به پارسی به لفظ دری بگویم تا هر کسی را معلوم باشد:

گر شیر شود عدو، چه پیدا چه نهفت
با شیر به شمشیر سخن خواهم گفت
کان را که به گور خفت باید بی جفت
با جفت به خان خویش نتواند خفت»^(۲۷)

عبدالقادر مراغی در بخش خاتمه کتاب جامع الالحان، دو رباعی به گویش مازندرانی نقل کرده که ظاهراً پس از رباعی قابوس نامه، از کهنترین ترانه‌های طبری است. از آنجا که عبدالقادر مراغی با این گویش آشنایی کافی نداشته، احتمال تحریف و تبدیل در نقل این اشعار می‌رود:

آدم نه بجا که من مرورزی من	من بتو دانی به این جا رسی من
کر همه توی من میان دانی من	حوّا نه بجا من بتو عاشق بی من
بهشتم دلا تا بکنی هر کاری	آنجا که دلاوینه میرد کاری
هر که دامن داری سربرآری	به آن درد بمیره که درمان نیاری ^(۲۸)

یکی از نسخه‌های جامع الالحان نیز این رباعی را اضافه دارد:

ارکهان پرخوری من سوی ته وس	ور کهان پر گل من بوی ته وس
ار دو گیتی ده دامانم وزنی چنگ	من ازهر دو کهان وا روی ته وس ^(۲۹)

سپس می‌توان از رباعیات شاعر پرآوازه خطه مازندران امیر پازواری یاد کرد که هم از لحاظ کمیت و کیفیت و هم مقبولیت اشعارش در بین مردم، سرآمد همه گویندگان طبری زبان است. به رغم آنکه شعرهای او آشکارا به وزن رباعی است، تعدادی از پژوهشگران، از سر سهو یا غفلت، آنها را دو بیتی و گاه دارای اوزان هجایی دانسته‌اند. باید گفت که درین فہلویات اگر چه از قید و بندهای دست و پاگیر شعرهای رسمی خبری نیست و شاعر آزادی و اختیار بیشتری دارد، اما وزن همه آنها به میزان عروض راست می‌آید. این شعرها را معمولاً با آواز می‌خوانده‌اند و افت و خیزهای وزنی آنها، در زیر و بم صدای

خواننده حل می‌شود.

از زندگی امیر پازواری اطلاعات تاریخی چندانی در دست نیست. جز اینکه احتمالاً در دوره صفویه می‌زیسته است. ما بقی آنچه درباره او گفته می‌شود، افسانه‌ها و داستانهایی است که عامه مردم شمال به سابقه احترام و کرامتی که برای وی قایل بوده‌اند، آنها را همچون شعرهایش سینه به سینه حفظ کرده‌اند.

مجموعه اشعار امیر را برنهارد دارن با همکاری میرزا شفیق مازندرانی به نام کنزالاسرار مازندرانی فراهم آورده و در دو جلد در مطبعه پترزبورگ به چاپ رسانده است (۱۲۷۷ و ۱۲۸۳ هـ).

البته: «درین دو مجموعه»، اشعاری از شاعران پیش از امیر [نیز] با قید نامشان مشاهده می‌شود (از جمله میرعبدالعظیم مرعشی و زرگر آملی). عدم هماهنگی و یکدستی لازم میان قطعات و رباعیات از لحاظ شیوه بیان و القایی مفاهیم نشان می‌دهد که سروده‌هایی از مجموعه منسوب به امیر مربوط به وی نیست. (۳۰) تقریباً اغلب رباعیات امیر، چهار قافیه ای است که دو نمونه آن مرقوم می‌شود:

امیر گنه مه دلبر بسان خوره	تن سوسن و قد سرو و کلاله نوره
مره بدی دوست گره زن ابرو ره	گره به میان کی خوشه ماه نوره

ته عشقه که عالم ره کرده آگاه

ته عشقه که صنعون ر بورده از راه

ته عشقه که یوسف ور بدا ته چاه
ته عشقه که مجنون ر دنیگو راه به راه^(۳۱)

بعد از امیر، رضا خراتی نامی ترین شاعر طبری زیان است. «اشعار رضا عموماً در شیوه بیان تحت تأثیر رباعیات حضرت امیر پازواری است. گرچه نوع مفاهیم، تصاویر و لحنی که در سروده‌های او به چشم می‌خورد، دارای حال و هوای کوهستانی است و آشکارا متمایز از سبک و سیاق امیر.»^(۳۲) طبق قراینی که پژوهشگران ارائه کرده‌اند، دوران زندگانی رضا خراتی را باید بین سالهای ۱۱۵۰ تا ۱۲۳۰ دانست. در ترانه‌های طبری رضا گاهی تخلص او نیز دیده می‌شود:

رضا گته جان، من شاعر خرات مه الحمدالله شاگرد بی استات مه
امر کردگار سخن ر دربات مه عشق یاعلی دارمه، محشر آزات مه

رضا گته جان، آبسر جوون بو بوم کر سنگ دشت باغبون بو بوم
بورم مدرسه قرآن خون بو بوم پیش محمد بلبل زوون بو بوم^(۳۳)

این نمونه‌ها، خبر از سنتی دیرینه و ریشه دار در زمینه ترانه گویی به گویش طبری می‌دهد که احتمالاً پیشینه آن به روزگار قبل از اسلام می‌رسد. از آنجا که رباعیاتی نیز به گویش گیلکی در دست است، این نکته به ذهن متبادر می‌شود که مردم مناطق شمالی ایران این شاخه از ادبیات شفاهی را که یادگار روزگاران کهن است، بیش از دیگر مناطق کشور، با ذهن و زبان و زندگی

خویش سازگار یافته، پس در نگهداری و انتقال آن به نسلهای بعد به جان و دل کوشیده‌اند.

۷

از شرفشاه دولابی عارف گیلانی که در قرن هفتم یا هشتم می‌زیسته، دیوانی شامل حدود ۸۰۰ رباعی محلی به گویش گیلکی گسگری باقی مانده است. چاپ عکسی تنها نسخهٔ این دیوان که در کتابخانهٔ آکادمی بخارست نگهداری می‌شود، در سال ۱۳۵۸ به کوشش دکتر محمدعلی صوتی در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به انجام رسیده است. در مقدمهٔ گردآورندهٔ اشعار (در قرن نهم)، همه جا ترانه‌های شرفشاه چهاردانه نامیده شده است. ترانه‌های شرفشاه درین دفتر بر اساس حرف تهجی قافیه‌ها تنظیم شده و همهٔ آنها چهارقافیه ای است. دکتر شمیسا این ترانه‌ها را غیر عروضی و حلقهٔ گمشدهٔ زنجیرهٔ شعرهای هجایی پیش از اسلام و شعرهای عروضی دانسته است. (۳۴) عدّه دیگری از پژوهشگران شعرهای شرفشاه را دو بیتی‌هایی فاقد وزن و قافیهٔ سالم و مرتب خوانده‌اند. (۳۵) البته اظهار نظر درین باره، در حوزهٔ تخصص زبان شناسان و آگاهان به گویشهای کهن ایرانی است، اما هنگام جست و جو در ترانه‌های شرفشاه، هر کس که آشنایی اندکی هم با گویش گیلکی داشته باشد، وزن رباعی را در بسیاری از ابیات و مصاریع کتاب در خواهد یافت:

باوردم تی بندگی اقرار ساقی!

ناوردم اوی تو دمی قرار ساقی!

می‌کار مشکل ویم بیا غمخوار ساقی!

که پیش تو کار دشخوار خوار ساقی!

دانی که خمار استا دشخوار ساقی!
 چه ستائی واده می خوشخوار ساقی!
 مگذار بنداً لحظه ای هشیار ساقی!
 کوا تلفم چون تو حریف و هشیار ساقی[؟]

یا دوست! من کمال تو خواندم تو کمی من
 من کام به مراد تو خواندم و تو نی به من
 جیره نکنی به وصال یکین یاد من
 تا تی رهخ فدی کنم جان شیرین من^(۳۶)

همچنین در چهاردانه‌های او، مصراعهای موزونی ازین دست فراوان یافت می‌شود:

- عاصی بنده دل، چه دوزخ تاریکتره (ص ۱۳۴)
- تو شاه من باش که من تی استم دعاگو (ص ۱۳۵)
- می سر به سلامت، مال هرگز مباگو (ص ۱۳۷)
- خود را بکشی، بزا نخوازی کشتن! (ص ۱۱۸)
- تو واکنه تو هر دم می دل داغان (ص ۱۱۳)
- دل طاقت عشق ندارد، وامانستم (ص ۶۸)
- من غرق محبوبم و می پروا نی کس (ص ۷۳)

شاید گفته شود که این ابیات و مصاریع، خود به خود موزون افتاده‌اند، اما فراوانی آنها پایه این ادعا را سست می‌کند. افزون بر این، عنوان چهاردانه که بر

این ترانه‌ها نهاده‌اند، همچون قرینه ای ما را به رباعی بودن آنها راهنما می‌گردد. ضمناً موزون بودن این ترانه‌ها، همگی، هنگامی که با آهنگ مخصوص خود (شرفشاهی) خوانده شود، بیشتر پرده بر می‌افتد.^(۳۷)

۸

در دوره قاجار در همسایگی مازندران، شاعری به نام میرزا نعیم سمنانی می‌زیست که به گویش سمنانی اشعاری ازو باقی مانده و در میان آنها، رباعی هم به چشم می‌خورد:

اون روز کو کاروان جون بار کرن در راهی عدم قافله ایوار کرن
آشتری لاغرون مو بار پره ترسون کوسری پلی مو وادار کرن^(۳۸)

۹

در باب رواج و رونق و محبوبیت و اقبال رباعی در میان مردم شمال ایران، نمونه‌هایی فراوان نقل شد. در جنوب ایران اگر چه ازین شدت و حدت خبری نیست و مردم بیشتر به دو بیتی‌های جان سوز توجه و نظر دارند، اماچنان نیست که درین منطقه رباعی هوادار نداشته باشد. گواه این مدعا، مراسمی است شگفت‌انگیز به نام خیام خوانی که در بوشهر و اطراف آن رواج دارد.

در خیام خوانی که به شکی Shaki نیز معروف است، عمدتاً از ترانه‌های خیام و گاه از رباعیات فولکلوریک که ظاهراً شبیه رباعیات خیام است، استفاده می‌شود. و آنها را با آهنگی خاص می‌خوانند که بیشتر به کار مجالس عروسی و محافل شاد می‌آید.^(۳۹)

متأسفانه هنگام نگارش این مقاله دسترسی به نمونه ای ازین رباعیات میسر نیامد.

۱۰

در میان اشعار فولکلوریک بی شماری که پژوهشگران فرهنگ عامه از زبان مردم شهرهای مختلف ایران برگرفته و موضوع تحقیقات خویش قرار داده‌اند، رباعی یا رباعی واره‌های بسیاری یافت می‌شود که این مقاله از نقل مقداری از آنها بی نیاز نخواهد بود. این ترانه‌ها، بخشی جدایی ناپذیر از آیینها و مراسم خاص مردم هر منطقه است و کاربردی ویژه دارد. مانند این ترانه که جزوی از یک تصنیف عروسی است:

بیا برویم ازین ولایت من و تو
تو دست مرا بگیر و من دامن تو
ای یار مبارک بادا، ایشالاً مبارک بادا

قربان بروم روشت مرغابی را
آن حوض بلور و گردش ماهی را ... (۴۰).

و این ترانه مشهدی:

آن یار منه که می‌روه سر بالا
دسمال به دست و می‌زنه گرما را
از کوچه در آمدی و خندو خندو
چشمت به من است و چادرت ور دندو

و این ترانه‌ها:

سیصد گل سرخ و یک گل نصرانی
 ما را ز سر بریده می ترسانی
 گر ما ز سر بریده می ترسیدیم
 در مجلس عاشقون نمی رقصیدیم
 در باغ گل است و در بیابان نرگس
 من رفتن تو رضا نبودم هرگز
 یاران شما تمامتان یارانید
 این یارک من ز کوچه برگردانید^(۴۱)

امشب چه شبی، شب حنابندان است
 عاشق همیشه تو کوچه سرگردان است
 نارنج و ترنج بر سرم سایه زده
 عشقم به سر دختر همسایه زده^(۴۲)

چهار ترانه ای که در بالا نقل شد، یک ویژگی مشترک دارند که آنها را از رباعیهای دیگر تا حدودی متمایز می کند، و آن قافیه آنهاست. در واقع، هر بیت این ترانه‌ها برای خود قافیه ای جداگانه دارد و شباهت به مثنوی می دهد. این ویژگی در تعدادی از دو بیتی‌ها نیز دیده می شود. مانند این دو بیتی خراسانی:

به ارّه گر بیرن هر دو پایم به زانو گر نیایم بی وفایم
 به تیشه گر بیرن هر دو دستم اشاره می کند چشمان مستم^(۴۳)

البته شباهت میان دو بیتی‌ها و رباعیات عامیانه، پدیده‌ای نیست که اثبات آن نیاز به تلاش فراوان داشته باشد. کافی است که تعدادی دو بیتی را کنار تعدادی رباعی فولکلوریک بگذاریم تا شباهت‌های آنها از لحاظ ساخت و قالب و زبان پیدا آید. در بسیاری از موارد، تنها وزن این شعرهاست که آنها را از هم متمایز می‌گرداند. مانند این رباعی که مردم خراسان بیرجند در مراسم الله رمضونی می‌خوانند:

آن روز که سر حسین بر نیزه زدند
 مرغان هوا به یک طرف خیمه زدند
 مرغان هوا و ماهیان دریا
 از بهر حسین سنگ بر سینه زدند^(۴۴)

که از لحاظ ساخت و شکل، حداقل سه تا از ویژگی‌های دو بیتی در آن دیده می‌شود. نخست، تکرار پاره اول مصراع دوم در مصراع سوم است: «مرغان هوا». دوم، قافیه‌های آن: نیزه/ خیمه/ سینه، که از لحاظ آوایی سازگاریهایی دارند، اما با قواعدی که امثال شمس قیس رازی می‌پسندند، مطابق نیست. (و چه باک!) نکته سوم، سکتها و سکونهای خفیفی است که در بعضی کلمات، روی داده است: آن روزه که سر، از بهر حسین سنگ. و همه این موارد، در پاره‌ای از دو بیتی‌ها نیز وجود دارد. بگذاریم. و اینک نمونه‌های دیگر:

بادام سفید که سر درآورده ز پوست
 عالم خبرن که من ترا دارم دوست

سرم ببرید خودم بمانم تن و پوست
سر از قدم تو برندارم شب و روز

آن بام بلن که می بینی بام من است
اون چادر سفید که می بینی یار من است^(۴۵)

این مثل کرمانی نیز به وزن رباعی است:
گر به دیدی که [برگ] گشنیز خورد؟
گر گشنه شود هزار و هف چیز خورد^(۴۶)

۱۱

درد مردم را رباعیات مردم باز گوید
حاجتی بر گفت شیادان جنه آوا ندارد.

این بیت را یکی از شاعران تاجیک در باب قبول و قابلیت رباعیات عامیانه
بین مردم تاجیکستان گفته است، رباعیاتی که آیینۀ آلام و آمال ایشان است:

کولاب غریب، دشتک کولاب غریب
بیمار شدیم، به سر نداریم طبیب
کو پدر و کو مادر، کو خویش و قریب
بیگانه چه داند که کنجا مرد غریب

آفتاب زدی در سرک کندانی
 جوهره می روی روته نمی گردانی
 دلت به مه خاطرات جای دیگر
 ای جگر سوختگی‌مه می ریزانی

مه خواب بودم ته چنار دو بره
 بیدار شدم نظاره ما شیر بره
 با گُرنه گل گلی و با اسب اله
 دمش نزنیم، غمزه کنان می گذره^(۴۷)

لازم به گفتن نیست که کشور تاجیکستان که در شمال شرقی ایران قرار دارد، در روزگاری نه چندان دور، بخشی از خاک ایران بوده است، بنابراین رواج این نوع ترانه‌های عامیانه را بین مردم تاجیکستان نمی‌توان اتفاقی تلقی کرد. همجواری این کشور با مناطق شمالی و شمال شرقی ایران بازگو کننده نکته‌هایی است. شیوع رباعیات مردمی و عامیانه درین حوزه جغرافیایی به هم پیوسته، به این ظن دامن می‌زند که شاید خاستگاه اولیه این قالب اصیل ایرانی، درین سرزمین باشد. شاید اگر شعرهای فولکلوریک مردم افغانستان نیز کاویده شود، ترانه‌های ازین دست فرا چنگ آید. چرا که افغانستان هم در همین حوزه جغرافیایی است.^(۴۷)

۱۲

باری، این مقاله اندکی به درازی کشید. اما نقل این شواهد متعدد، خالی از فایده نیست و نکته‌هایی می‌توان از آن استنباط کرد. البته در جای جای مقاله، پراکند وار، حرفهایی زده شده، ولی اگر بخواهیم نتیجه‌ای کلی از آن همه بگیریم، باید گفت:

- رباعی، شعری است دارای وزن و قالب ایرانی، با سابقه‌ای طولانی که از لحاظ شکل و ساخت و سرنوشت، با دوبیتی شباهتهای فراوانی دارد.
- این نوع شعر، از روزگاران پیش از اسلام در میان عامه مردم ایران بخصوص مردم مناطق شمال و شمال شرقی کشور از اقبال و توجه فراوان برخوردار بوده است (همچون دو بیتی در میان مردم جنوب ایران). و در واقع، رباعی بخشی از ادبیات شفاهی مردم کشور ماست.
- در حدود قرن سوم هجری که شاعران ایرانی اوزان عربی را در اشعار خویش می‌آزموده‌اند، رباعی را که شعری مردمی بوده، دارای وزن و قالب مناسب یافته و آن را از زبان مردم کوچه و بازار گرفته و با عروض عربی سازگار کرده‌اند.
- به موازات رونق و تعالی روز افزون رباعی در میان ادبیات و شاعران پارسی زبان، در گوشه و کنار ایران، عده‌ای از شاعران بی‌آوازه اما سخت کوش و معتقد، سنت فهلوی گویی را - اعم از رباعی و دو بیتی - همچون نیاز و ضرورتی مقدس ادامه داده‌اند. اما متأسفانه به جز در مواردی اندک، نام و نشان و اثری مکتوب از آن بی‌شماران باقی نمانده است.

- از آنجا که تاریخ نگاران و تذکره نویسان فارسی، از اعتبار و اهمیت و ضبط و ثبت اشعار عامیانه و ادبیات شفاهی مردم بسی بی خبر بوده‌اند، ازین شعرها، نمونه‌های اندکی در دست است. بنابراین، ارزیابی و بررسی تاریخی آنها هیچ گاه خالی از شک و ابهام و اما و اگر نیست. ازین روی حدس و گمانهای موجود که درین مقاله اغلب تقریبی است و بیشتر یک پیشنهاد است تا اظهار نظر قطعی، و لاجرم از داوری و نقد و نظر اهل فن بی نیاز نخواهد بود.

«والسلام»

یادداشتها:

۱. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، به کوشش احمد ابومحسوب، تهران، سروش، ۱۳۶۶، ص ۱۵۷.
۲. المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس قیس رازی، به تصحیح محمد قزوینی، با مقابله مجدد مدرس رضوی، تهران، زوآر، چاپ سوم، ۱۳۶۰، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.
۳. سیر رباعی در شعر فارسی، سیروس شمیسا، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴.
۴. همان کتاب، ص ۲۶.
۵. المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۱۱۲.
۶. موسیقی شعر، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۴۷۷.
۷. حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، جمال‌الدین ابوروح لطف‌الله بن ابی سعید بن ابی سعد، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۶۶، ص ۶۷.
۸. همان کتاب، ص ۱۰۳.
۹. اورادالاحباب و فصوص الآداب، ابوالمفاخر یحیی باخرزی، به کوشش ایرج افشار.
۱۰. اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۶.
۱۱. مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۳۲۶.
۱۲. همان کتاب، ص ۱۴۱.

۱۳. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، صص ۲۷۴ و ۲۷۵.
۱۴. اوراد الاحباب، صص ۲۰۹ و ۲۱۰.
۱۵. سیر رباعی در شعر فارسی، ص ۱۰۱.
۱۶. فردوس المرشدیه فی اسرارالصمدیه، محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی، چاپ دوم، ۱۳۵۸، ص ۱۳۸.
۱۷. همان کتاب، ص ۵.
۱۸. فردوس المرشدیه فی اسرارالصمدیه، ص ۶۴۷.
۱۹. روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتح، شهاب‌الدین احمد سمعانی، به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۸.
۲۰. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، ص ۱۳۷.
۲۱. دیوان کامل اشعار فارسی و عربی شیخ علاءالدوله سمنانی، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۴، ص ۳۸۶.
۲۲. بررسی منشاء وزن شعر فارسی، تقی وحیدیان کامیار، مشهد، استان قدس رضوی، ۱۳۷۰، ص ۱۳۶.
۲۳. جنگ خطی ش ۵۳ - د کتابخانه دانشکده ادبیات، از قرن یازدهم و دوازدهم، نسخه عکسی ش ۵۰۰۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۵۵.
۲۴. جنگ خطی ش ۷۰ - د کتابخانه دانشکده ادبیات، اول و آخر این نسخه به خط نستعلیق و چلیپایی سده یازدهم هجری است و میانه آن به خط نسخ مُعرب سده هفتم و هشتم. رباعی یاد شده در بخش میانی نسخه قرار دارد.
۲۵. نزّهة المجالس، جمال خلیل شروانی، به تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، زوآر، ۱۳۶۶، مقدمه، صص ۸۰ و ۸۱.
۲۶. مجموعه دواوین خطی کتابخانه موزه بریتانیا، مورخ ۶۹۲ هجری، ش 3713. OR. نسخه عکسی ش ۲۳۴ و ۲۳۵ کتابخانه مجتبی مینوی. گفتنی است در اصل نسخه، در مصراع دوم به جای کلمه «وات»، «وارت» بوده و در مصراع سوم به جای «دهاک»، «دحالی». هردو مورد را کاتب خود بالای کلمه اصلاح کرده و کنار آن «صح» نوشته است.
۲۷. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۶، صص ۹۸ و ۹۹. در متن قابوس‌نامه، شعر طبری با ضبط پریشانی نوشته شده است که با عنایت به حاشیه ص ۹۸ و

- تعلیقات ص ۳۳۱ و ۳۳۲، اندکی تغییر در آن روا داشتیم.
۲۸. جامع الالحان، عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی، به اهتمام تقی بینش، بخش خاتمه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۱. و نیز رک: اشعار محلی جامع الالحان عبدالقادر مراغی، علی اشرف صادقی، مجله زبان‌شناسی، سال نهم، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۷۱، صص ۵۵ و ۵۶.
۲۹. اشعار محلی جامع الالحان عبدالقادر مراغی، ص ۵۷.
۳۰. پژوهشی در زبان تبری، نصرالله هومند، آمل، کتابسرای طالب آملی، ۱۳۶۹، حاشیه صص ۹ و ۱۰.
۳۱. بومی سرود: شیخ العجم امیر پازواری، هادی سعیدی کیاسری، مجله شعر، سال اول، ش ۱، فروردین ۱۳۷۲، ص ۷۱.
۳۲. بومی سرود: رضا خزانی، نصرالله هومند، مجله شعر، سال اول، ش ۸، دی ۱۳۷۲، ص ۶۶.
۳۳. پژوهشی در زبان تبری، بومی سرود: رضا خزانی، ص ۶۸.
۳۴. سیر رباعی در شعر فارسی، ص ۳۱۲.
۳۵. همان کتاب، ص ۳۱۳. و نیز رک: تالشی‌ها کیستند؟ علی عبدلی، تهران، مؤلف با همکاری انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ص ۱۳۹.
۳۶. دیوان شرفشاه دولابی، به کوشش محمدعلی صوتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، ص ۱۴۲ و ۱۴۱ و ۱۰۵.
۳۷. رک: سیر رباعی در شعر فارسی، ص ۳۱۲.
۳۸. بومی سرود: میرزا نعیمای سمنانی، محمد احمد پناهی سمنانی، مجله شعر، سال دوم، ش ۱۱، تیر ۱۳۷۳، ص ۷۶.
۳۹. شروه‌سرایی در جنوب ایران، علی باباچاهی، تهران، مرکز فرهنگی هنری اقبال، ۱۳۶۸، ص ۲۹.
۴۰. ترانه‌های ملی ایران، محمد احمد پناهی سمنانی، تهران، مؤلف، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۶۵.
۴۱. بررسی وزن شعر عامیانه، تقی وحیدیان کامیار، تهران، آگاه، ۱۳۵۷، ص ۱۷۱.

۴۲. شروه‌سراییی در جنوب ایران، ص ۳۰.
۴۳. بررسی وزن شعر عامیانه، ص ۱۶۴.
۴۴. رمضان در فرهنگ مردم، سید احمد و کیلیان، تهران، سروش، ۱۳۷۰، ص ۲۱۲.
۴۵. بررسی وزن شعر عامیانه، ص ۱۷۱.
۴۶. امثال فارسی در گویش کرمان، ناصر بقایی، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۰، ص ۵۹.
۴۷. خانه بابایی، گل‌نظر، مجله آینده، سال ۱۹، ش ۱-۳، فروردین، خرداد ۱۳۷۲، ص ۴-۸. این مقاله از مجله پیوند چاپ شهر دوشنبه تاجیکستان نقل شده است.